



عکس از فارس

درباره واکنش‌های تکراری اینستاگرامی‌ها به باریدن باران

بالاخره «بزَن بارون» یا «نبار بارون»؟

الیه توانا | روزنامه‌نگار

سه‌تا نفس عمیق بکشید. یک لیوان آب خنک بخورید. حالا آرام گوشی را کنار بگذارید و آموخته‌های کتاب علوم سوم دبستان را مرور کنید: «گر مای خورشید باعث بخار شدن آب دریاها می‌شود. بخار آب هنگام بالا رفتن سرد می‌شود و به ابر تبدیل می‌شود. اگر ابرها به اندازه کافی سرد شوند، از آن‌ها باران یا برف می‌بارد». خب پس باران یک پدیده طبیعی است و پدیده‌های طبیعی متأسفانه از ما دستور نمی‌گیرند. باعث تأسف بیشتر است که بگویم علاوه بر این، حال‌واحوال ما هم برای‌شان ذره‌ای اهمیت ندارد. به عبارت ساده‌تر، باران نمی‌بارد «تا تو آشکامو نبینی»! ولی به افتخار دلِ



کوچک عزیزان اینستاگرامی که سرتاسر بهار و پاییز و زمستان، تک‌تک قطرات باران را روی شیشه ماشین و پنجره اتاق و عدسی عینک‌شان ثبت می‌کنند و تجربه نادرشان را برای ما کوپرنشینان باران‌ندیده با کیشن‌های سانسنتی‌مانتال مکش‌مرگ‌ما به یادماندن‌تری می‌کنند، استثنائا همین یک‌بار چشم‌مان را روی بدیهیات علمی می‌بندیم و فرض

می‌کنیم که باران برای شستن غم از دل تنگ ما می‌بارد یا می‌بارد که جای خالی محبوب‌مان را به یادمان آورد. جهنم ضرر، اصلا فرض می‌کنیم باران نه‌تنها به قصد همراهی یا لجبازی با ما می‌بارد، بلکه از شخص شخیص ما دستور هم می‌گیرد. بابا اقلا تکلیفش را مشخص کنید. یکی امر می‌کند: «بزَن بارون دلم خیلی گرفته»، یکی دیگر حکم می‌دهد: «نبار بارون می‌دونم دل هوایی میشه واسه اون»! بالاخره کدامش؟ باران، به باریدن ادامه بدهد تا مردم نفهمند چشم‌های شما خیس است یا در جامتوقف شود تا ردبای معشوق بی‌وفای همسایه‌تان از کوچه پاک نشود؟ حالا که دارید تکلیف باران را روشن می‌کنید، اگر بعد از نفس عمیق کشیدن‌ها و آب خنک خوردن‌ها همچنان احساس وظیفه کردید که به تکراری‌ترین و خرتزترین حالت ممکن به باریدن باران واکنش نشان دهید، به‌عنوان آخرین راهکار حساب اینستاگرام‌تان را تا پایان فصل بارندگی، غیر فعال کنید.

رنج باران

نجات شکوندی | روزنامه‌نگار

در کشاکش گرگ‌ومیش هواس‌ت که باران می‌زند. انگار و قتش است پرده‌ها را خوب کنار بزنی و در تلاقی صبح و باران، تمرین صراحت کنی و به یاد خود ندانسته‌ات بیاوری که بیهودگی ماندن بیش از بیهودگی رفتن، رنج آور است. برمی‌خیزی و ایستاده از درِچه تنگ و گرفته یک آبار تمان فکسنتی به افق محدود شده روبه‌رو چشم می‌دوزی. شهر آن چنان سر در گریبان تنهایی‌اش، فرو برده که یاد اخوان را جای به جای آن زنده می‌کند. در این سمفونی طبیعت، شهر شده است یک تن و تنها با در و دیوارهای پوشیده شده‌اش از عکس‌ها، گوش به سر پنجه‌های پر عطوفت باران دارد که با دستان زبر دست‌اش، رندانه بر چنگ آسمان می‌نوازد. بوی لطافت آن قدر در فضاست که جان می‌دهد ریه خسته از کرونایت را از آن انباشته کنی. اصولا همین جاست که جبر به گونه‌ای خوشایند بر بام ذهن می‌نشیند و به جان و دل تقدیرت را می‌پذیری و به این فکر می‌کنی که چرا همیشه در بزنگاه‌های احساسی فیلم‌های سینما باران می‌گیرد. اما این همه توصیف برای احساسی کردن یک فضای عادی که میلیاردها سال بر پهنه گیتی دست نوازش کشیده از کجا آمده است؟ جز آن است که ما، مای شرقی شرمگین داستان‌ها خسته از رنج روزانه

آفتاب، اندکی آسمان ابری را می‌ستاییم و دنبال بهانه‌ای بیشتر می‌گردیم برای دیدن، بویدن، راه رفتن و نوازش که شاید بزند و خاطره‌ای خلق شود تا با مای به ظاهر امیدوار تن به رنج خاطره‌داش دهیم؟ باران برای من بدبین بوی ترس از آینده را می‌دهد، بوی رنج از بازگشت به گذشته‌ای که دیگر تکرار نمی‌شود، بوی کسی که دیگر نمی‌آید و بوی نیستی در هستی بوی تضاد. حال ظهر شده است و در فضای تیره نیمروزی، هنوز هم از پنجره گرفته آن‌ور تحریریه باران بر تن سیمانی خانه روبه‌رو می‌زند، همه هنوز در تکاپوی ستایش باران اند و من هم در حال نوشتن این متن به این فکر می‌کنم که چرا در بزنگاه‌های فیلم‌های سینمایی باران می‌بارد؟ راستی شما می‌دانید؟

توبگو باران، من خیس می‌شوم

حال و هوای کشور بارانی است، چند روایت داریم از حس و حالی که باران و هوای بارانی برای‌مان ایجاد می‌کند



انگار دوست نداریم از چیزی لذت

ببریم، روزگاری باران که می‌بارید
کوچه‌ها خلوت می‌شد، همه
می‌رفتند زیر سایه‌بان مغازه‌ها یا
در پاساژها جمع می‌شدند تا باران بند بیاید، حالا
هم از باران لذت نمی‌بریم، فقط از شیشه ماشین
و برف پاک‌کنی که زیر باران می‌رقصد استوری
اینستاگرامی می‌گذاریم که بگویم خیلی احساساتی
و لطیف هستیم. ما به مجازی‌ترین و کلیشه‌ای‌ترین
شکل ممکن با باران مواجه می‌شویم؛ اما باران در هر
حالتی به واقعی‌ترین شکل ممکن حتی اگر جسم‌مان
را خیس نکند روحمان را می‌شوید. باران کارش بازی
با دل‌هاست، دل بی‌تاب را آرام می‌کند و دل آرام را
بی‌تاب. وقتی خوشحالی، تورا به فکر فرومی‌برد و وقتی
توی فکری به تو آرامش می‌دهد. باران تورا از دورترین
و ترسناک‌ترین افکار مزاحم دنیا دور می‌کند و تا پشت
پنجره خانه می‌آورد، جایی که امن‌ترین مکان است برای
لذت بردن از بهترین ملودی دنیا. شب و صبح فرقی
ندارد، باران هر وقتی بیار د مثل هوای صبحدم است؛
حتی کمی از آن را نفس بکشی تازه می‌شوی. حیف ما
از لحظه لذت نمی‌بریم و به جای قاب نگاه، مدام دنبال
کادر بهتر برای عکس هستیم. روزهای بارانی کشور
بهانه‌ای شد تا از باران بگویم. بارانی که نامش هم آدم‌را
تازه می‌کند. راستی آن قدر به تو اطمینان دارم که وقتی
می‌گویی باران، خیس می‌شوم.

پرونده

هوای ۲ نفره و استوری‌های بارانی

مهسا کسنوی | روزنامه‌نگار

بچه که بودیم با صدای خوردن قطره‌های باران به شیشه و بوی نم‌خاک می‌فهمیدیم امروز قرار است حال و هوایش بارون‌های دیگر کمی فرق کند. چترهای رنگی‌مان را از کمدهای بیرون می‌آوریم و برای لحظه‌هایی که قرار است با همکلاسیمان زیر باران در حیاط مدرسه قدم بزنیم و ساندویچ نان‌و پنیری را که ما همان برایمان گذاشته است بخوریم کلی ذوق داشتیم و البته مطمئن بودیم موضوع انشای امروز خانم معلم خاطر یک روز بارانی است.

بعدترها که بزرگ‌تر شدیم آمدن باران را نه از روی خوردن صدایش به شیشه بلکه از روی صدای پیامک‌بار می‌فهمیدیم که نوشته بود «هوا حسابی دو نفره شده». همین یک جمله کافی بود که دنبال چتر باشیم و بارانی‌مان را بپوشیم تا لذت خوردن جای داغ را زیر باران، با عاشقی کردن تجربه کنیم شاید آن زمان‌ها اگر به این فکر می‌کردیم که خاطره این روزها



قرار است ما را چند سال بعد حسابی قلقلک دهد بیشتر قدر لحظه‌های بارانی‌مان را می‌دانستیم. امروز اما نه صدای باران و نه صدای پیامک‌بار هیچ کدام نیست که به شما بفهماند باران می‌بارد. کافی است اینستاگرام خود را باز کنید و روی دایره‌های قرمز شاید اگر خوش شانس باشید سبز بالا ضربه بزنید تا انواع و اقسام عکس و فیلم‌های بارانی را ببینید. عکس‌هایی مثل شیشه ماشین باران خورده در کنار گل‌نرگس، دونفره‌های زیر چتر، گرفتن دست‌ها زیر باران یا فیلمی از همخوانی آهنگ‌های بارانی، همه این‌ها شاید شمارا اپرت کند به روزهایی که همه چیز در روزهای بارانی واقعی‌تر بود و دل‌تان بخواهد لذت دیدن قطرات باران را نه از استوری‌های اینستاگرام دوستان بلکه از نزدیک و روی پوست خودتان احساس کنید. این جاست که باید خودتان را به یک پیاده‌روی بارانی دعوت کنید و زیر لب زمزمه کنید «چترها را باید بست، زیر باران باید رفت.»

آشتی با باران

مجید حسین‌زاده | روزنامه‌نگار

فرقی نمی‌کند: از پشت پنجره خور و روی‌تان شاهد بارش باران هستید، یا پنجره اتاق خانه، محل کار یا ... بیایید این بار پنجره را باز کنیم تا باران را بدون واسطه لمس کنیم، حس کنیم و لذت بیشتری از آن ببریم. بارانی که چند سالی است مثل گذشته با ما همنشین نیست و کمتر به ما سر می‌زند اما باید همین دیدار کوتاه را هم غنیمت شمرد.

آشنایی داشتیم که هر وقت باران می‌بارید، می‌گفت آسمان هم که دلش می‌گیرد، سرو صداه می‌اندازد، بارعد و برق توجه همه را به خودش جلب می‌کند، آرام نمی‌نشیند و بعدش هم می‌بارد. هر چه صدای رعد و برق هایش بیشتر بوده باشد، با شدت بیشتری هم می‌بارد. آن قدر می‌بارد که همه متوجه حالش بشوند. انگار تلاش هم می‌کند با قطره قطره وجودش، پیامی را به ما منتقل کند. با هر قطره‌ای که روی زمین، شیشه، پشت بام، تراس یا ... می‌بارد، دنبال باز کردن سر صحبت و حرف‌زدن با ماست. هیچانی هم می‌شود، گاهی سرعت بارش را بیشتر می‌کند، گاهی کندتر، گاهی برای چند دقیقه نمی‌بارد و بعدش دوباره شروع می‌کند، اما دلش که خالی شد، همه چیز را فراموش می‌کند. اگر بتواند با هر زحمتی شده پای خورشید را می‌کشد و وسط آسمان و برای آشتی با مردم و شاید هم عذرخواهی از مشکلاتی که برای بعضی‌ها به وجود آورده، رنگین کمان چشم‌نواز را به آن‌ها هدیه می‌دهد. در سراسرهایی که برای موتوری‌ها درست کرده، سقّی که نم‌زده، بچه‌ای که سرما خورده و یاهایی که در کش سوراخ بوده! تلاش می‌کند یک جوری از دل‌شان همه آن چه را که گذشته، رد آورد.

واکنش ما هم به باران متفاوت است. بعضی‌ها زیرش قدم می‌زنیم و این شعر را زیر لب می‌خوانیم: «باز باران باترانه، با گوهرهای فراوان»، بعضی‌ها زیر باران می‌رویم اما چتر روی سرمان می‌گیریم، بعضی‌ها از آن به درون خانه یا زیر یک سقّی فرار می‌کنیم، بعضی‌ها ضبط خود را روشن می‌کنیم و آهنگ احسان خواجه امیری «باران که می‌بارد تو می‌آیی / باران گل، باران نیلوفر...» را برای خودمان می‌گذاریم یا آهنگ حامد همایون «بارون که زد چترت فراموش نشه عشقم / پاییز که شد غصه هم آغوش نشه» و در خیابان‌ها دور می‌زنیم، بعضی‌هایمان هم دست به دعا بلند می‌کنیم و آرزوهایمان را در لحظات استعجاب دعا با پروردگارمان در میان می‌گذاریم، بعضی‌هایمان هم هیچ احساسی نداریم یعنی هوای آفتابی، برفی، بارانی و ... برای‌مان شبیه هم هستند و فقط روزها را تماشا می‌کنیم تا بگذرند. حالا انتخاب ما هر کدام از این‌ها باشد، برای باران هیچ فرقی نمی‌کند. او کار خودش را می‌کند و می‌بارد. این ماییم که انتخاب می‌کنیم از باران لذت ببریم یا نه؟

من و حس غریب باران

برجک بود، غم تنهایی، بوی باران روی خاک نمناک و ابره‌هایی که خودشان را با چشمان من تنظیم می‌کردند

سید مصطفی صابری | روزنامه‌نگار

توی نیشابور ابری‌ترین دوره آموزشی سربازی را در اسفند و فروردین سپری کردیم، هوای بارانی بود یا مه غلیظی دور تا دور پادگان باغ‌رود را پر از اتمسفر خاصی می‌کرد که حس خاص تجربه دوری از خانه و خانواده را دو چندان می‌کرد. دوره آموزشی طولانی شد و قرار شد بدون مرخصی پایان دوره، به محل خدمت اعزام شویم، منتظر بودیم اعلام کنند که شهر خودمان محل خدمت ماست اما بلندگویی خواست در مسیر هوای ابری آن‌روزها سم‌ما را برای شهری جز مشهد بخواند. مستقیم عازم سبندج شدیم. شهری زیبا، با مرده‌می و ویژه و مهمان‌نواز، اما اولین روز خدمت در پادگان جدید، هر چقدر هم خوب باشد نباید با باران همراه باشد، آن‌هم وقتی بغض عالم را در دلت ریختند و تو همین جوری‌اش فکر می‌کنی بارانی هستی. از قضا توی خوابگاه پادگانی که بعدها پر شد از خاطرات آفتابی و زیبا، یک نفر نمی‌زد، نم‌باران و در نهایت پاس‌بخشی که اسم‌های سربازهای جدید را برای نگهبانی خواند. پادگان مدت‌ها منتظر سرباز تازه نفس بود تا به نیروهایش استراحتی بدهد و حالا ما از ابری‌ترین روزها وارد بارانی‌ترین شرایط شده‌ایم، صدای نی‌هم که می‌آید و انگار یک نفر بدجوری با ما سر شوخی دارد و تا اشک‌مان را در نیاورد دل‌کوب نیست. ما؟ برجک؟ نگهبانی؟ لااقل بگذارید نفسی تازه کنیم و با نم‌باران و صدای نی‌همانگ شویم، اما بدون آن که بپرسند کی هستی و چی بدی راهی برجک می‌شوی. روی برجک تو هستی، یک کوه، کلی آسمان، طوبت‌هوا که انگار می‌خواهد خودش را با چشمانت هماهنگ کند و تو که در گیر افکار کلیشه‌ای هستی مثل این که مردگر به نمی‌کند و از این حرف‌ها. گذشت و گذشت و در آن پادگان رفیق شدیم، زندگی کردیم و برفش را هم دیدیم. روزهای سختش شیرین شد و شیرینی‌اش خاطره و بوی باران روی خاک خیسش هنوز به مشام می‌رسد. باران زیباست، پر از حس است، حالا تو که بدانی چه حسی به روزگار داری، با باران همان حس را تکمیل می‌کنی. شاد باشی شادی‌ات را تکمیل می‌کند و غم داشته باشی بهانه گریه‌ات را جور می‌کند. باران که می‌آید خیس احساسات می‌شوی، کاش آن لحظات با احساسات زیبا‌گره بخورد که در سرزمین ما تا باران بعدی همیشه فاصله‌ای دور است.

شادی در روز بارانی

علیرضا کاردار | روزنامه‌نگار

سال‌ها پیش در جایی خواندم که افراد قبیله‌ای باستانی عقیده داشته‌اند باران، اشک ستارگان است. به باور آن‌ها وقتی ستاره‌های آسمان دل‌شان برای مردم زمین می‌سوخته، شروع به گریه می‌کرده‌اند. برای همین هرگاه در سرزمین‌شان باران می‌باریده، مردم شروع می‌کرده‌اند به ابراز شادمانی زیر آسمان ستارگان فکر کنند این‌ها خیلی هم خوشحالند و گریه را پس کنند تا تسلی نیابند. هر چند این داستان تخیلی است ولی شاید یکی از دلایل ناخودآگاه خوشحال شدن ما از بارش باران، همین باشد. شاید عده‌ای هم که در روز بارانی غمگین می‌شوند دل‌شان به دل ستارگان نزدیک‌تر است. شاید کسانی که در کنار خوشحالیان بارانی، با حس کردن اولین قطره باران روی پوست‌شان، دل‌شان را غم‌پر می‌کند مصداق این ضرب‌المثل یونانی هستند که می‌گوید «باران برای خانه‌دار

نعمت است و برای بی‌خانمان، مصیبت». با این همه در فرهنگ ایران‌یان که بیشتر ما کن سرزمین‌های خشک هستیم و زندگی ما و حتی همان‌هایی که در کنار دریا زندگی می‌کنند هم از دیرباز به باران وابسته و چشم‌مان به آسمان بسته بوده، باران نشانه آبادانی، سرزندگی و چرخیدن چرخ زندگی است. روزی که چشم‌باز می‌کنیم و می‌بینیم آسمان ابری و زمین خیس است، ناخوسته خوشحال می‌شویم که باید از این روز بارانی لذت ببریم. شادی در روز بارانی زمانی برای خوشحال کردن ستارگان بوده، بعدا برای پرثمر شدن محصولات، بعدتر برای ای‌پر شدن سدها و این روزها برای پر بار شدن صفحه‌های شبکه‌های اجتماعی. اگر از کسانی هستید که از روز بارانی لذت می‌برید و فرقی نمی‌کنید دلیل‌تان چیست، این روزها بر شما گوار، اولی اگر از آن‌هایی هستید که باران غمگین‌تان می‌کند، یک بار خطر کنید و چتر در دست، زیر سایه‌بان کنار خیابان بایستید، لازم نیست حتما خیس شوید. همین که شادی دیگران را حس کردید، شاید شما هم شاد شدید. وقت برای غمگین بودن بسیار است.

